

## فقر را صرفاً رنگین تر نکنیم!



واقعیت نژادپرستی، رنگ پوست و سیاست ضد تبعیض بورژوازی

مصاحبه‌ی اشتفان کاوفمن با:

**بافتا ساربو**

ترجمه: سارا امیریان

مهر ۱۳۹۹

## فقر را صرفاً رنگین‌تر نکنیم!

### واقعیت نژادپرستی، رنگ پوست و سیاست ضد تبعیض بورژوازی<sup>1</sup>

مصاحبه با بافتا ساربو

گفتگوکننده: اشتفان کاوفمن

ترجمه: سارا امیریان

بافتا ساربو (Bafta Sarbo) پژوهش‌گر علوم اجتماعی در برلین و عضو گروه «ابتکار عمل سیاه‌پوستان در آلمان» (ISD) است. او در گفتگو با اشتفان کاوفمن در مورد چیستی «نژاد» و نژادپرستی در پیوند با سرمایه‌داری می‌گوید؛ و اینکه چرا نژادپرستی به‌رغم همه محکومیت‌های رسمی نمی‌خواهد عرصه را خالی کند.

\* \* \*

در حال حاضر بحث‌های زیادی در مورد نژادپرستی و آنچه می‌توان در برابر آن انجام داد جریان دارد. برای شروع بحث، بگذار بپرسم: آیا [چیزی به‌نام] نژادهای انسانی (Menschenrassen) وجود دارد؟

آنچه در انسان‌ها قابل مشاهده است تفاوت‌هایی در خصوصیات جسمانی پیکرهاست، نه [تفاوت در] نژادها؛ این از نظر علمی ثابت شده است. آنچه وجود دارد نژادهای اجتماعی (soziale Rassen) است که اغلب طبیعی‌سازی می‌شوند؛ یعنی ویژگی‌ها و خصلت‌های اجتماعی افراد به ویژگی‌های بیولوژیکی آن‌ها نسبت داده می‌شوند.

<sup>1</sup> Armut nicht nur bunter machen: Bafta Sarbo über die Realität des Rassismus, Hautfarben und bürgerliche Anti-Diskriminierungspolitik; Von Stephan Kaufmann. [Neues Deutschland](#). 27.06.2020.

با این وجود، همواره یک دانشمند در جایی از جهان پیدا می‌شود که امکان تقسیم‌بندی بشریت به نژادها را مورد تحقیق قرار می‌دهد. و از قضا بسیاری از مردم هم به این تقسیم‌بندی باور دارند.

خوب، اگر وجود نژادها واقعیت داشته باشد چه می‌شود؟ این دانش چه دستاوردی برای ما خواهد داشت و با آن به کجا می‌رسیم؟ در نهایت، همیشه این پرسش مطرح است که کسی که جستجوی نژادها را محور تحقیق خود قرار می‌دهد چه هدفی را دنبال می‌کند؟ بیشتر اوقات، آماج چنین پژوهش‌هایی طبیعی‌سازی وضعیت اجتماعی‌ست مطابق الگوهایی از این دست: آیا سیاه‌پوستان به‌نوعی متفاوت با بقیه نیستند و بنابراین، خودشان در ایجاد موقعیت فقرشان مقصر نیستند؟

این شبیه جستجوی «ژن موفقیت» است، یعنی عاملی فیزیولوژیکی که موفقیت و شکست در عرصه‌ی شغلی و اقتصادی را توضیح می‌دهد.

همچنین تلاش‌هایی شده است برای ارائه‌ی توضیحات مشابهی در مورد جنسیت؛ اینکه زنان عاطفی‌ترند و مردان بلندپروازتر، و به‌همین دلیل مردان درآمد بیشتری دارند؛ یا در مورد دین – تیلو زاراتسین<sup>2</sup> یک کتاب کامل نوشت در مورد اینکه چرا مسلمانان احمق‌تر و بنابراین فقیرترند؛ یا در مورد ملیت‌ها – چنان‌که در رواج اصطلاح «یونانیان تنبل» کاملاً پیداست. همان‌طور که پیداست، نژادپرستی لزوماً معطوف به ویژگی‌های جسمانی و محدود به رنگ‌های مختلف پوست نیست. زمانی بود که مهاجران فقیر ایرلندی در ایالات متحده به «سیاهان سفید»<sup>3</sup> معروف بودند. فقط سال‌ها بعد آن‌ها توانستند جایگاه رسمی «سفیدپوستان» را به‌دست آورند. [پس] هیچ نژادی وجود ندارد؛ نژادها برساخته شده‌اند.

در ایالات متحده آمریکا، در سرشماری‌های خُرد «نژاد» هم مورد پرسش قرار می‌گیرد. ولی این پرسش لزوماً ناظر به یک ویژگی بیولوژیکی نیست؛ بلکه پرسش‌شوندگان مجاز هستند که «نژاد» خود را انتخاب کنند. بنابراین، این یک نوع طبقه‌بندی خودمختار [با انتخاب فرد] است. آیا این یک تناقض نیست؟ از یک سو، به وجود «نژادها» اشاره می‌شود؛ و از سوی دیگر، تعلق فرد به یک نژاد معین می‌تواند آزادانه انتخاب گردد.

<sup>2</sup>. تیلو زاراتسین (Thilo Sarrazin) سیاست‌مدار معروف و جنجالی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، که بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ مقام سناتور مالی این حزب در پارلمان را برعهده داشت. شهرت او از یک سو به‌خاطر دیدگاه‌های افراطی‌اش در حمایت از طرح اصلاح قانون بازار کار (Hartz-IV) بود و از سوی دیگر، به‌دلیل بیان بی‌پروای نظرات نژادپرستانه و اسلام‌هراسانه‌اش در لوای نگرانی برای آینده‌ی آلمان. اما به‌رغم عیان‌بودن سویه‌های افراطی و نژادپرستانه‌ی دیدگاه‌های او، حزب سوسیال‌دموکرات تنها در ژوئیه‌ی ۲۰۲۰ به اخراج او از این حزب رضایت داد. هرچند مصوبه‌ی مطلوب او و یارانش برای منضبط‌سازی و منعطف‌سازی نئولیبرالی نیروی کار همچنان به‌قوت خویش باقی است. /م.

<sup>3</sup>. ویراستاران نشریه این اصطلاح (weiße Negro) را در متن مصاحبه به‌صورت (weiße N\*\*\*\*) درج کرده‌اند تا از ذکر مستقیم کلمه‌ی نگرو، به‌دلیل کارکرد تاریخی تحقیرآمیز و نژادپرستانه‌ی آن، اجتناب کنند. /م.

این یک تلاش برای مصالحه است: سرشماری خُرد (Mikrozensus) ابزاری برای ارتقای گروه‌های آسیب‌پذیر اجتماعی‌ست؛ و در ایالات متحده آمریکا آنها عمدتاً در امتداد «نژادها» سازمان یافته‌اند. برای مثال، اکثر سیاه‌پوستان بسیار فقیر هستند. بنابراین، تقسیم‌بندی به «نژادها» راهی برای توزیع منابع است. به‌عنوان نمونه، درصد معینی از دانشجویان در هر سال تحصیلی می‌باید سیاه‌پوست باشند. بنابراین، کسانی که خود را به‌عنوان «سیاه» طبقه‌بندی می‌کنند می‌توانند شانس بیشتری برای ورود به دانشگاه داشته باشند.

### آیا تعریف اجتماعی نژاد معقول است؟

از یک لحاظ، بله. از آنجا که جامعه‌ی طبقاتی در ایالات متحده آمریکا به‌شدت حاوی لایه‌بندی نژادی‌ست، حمایت از فقرا تا حد زیادی با حمایت از سیاه‌پوستان یکسان است. از طرف دیگر، ترتیب‌بندی «نژادها» نمایشی تحریف‌شده از مناسبات اجتماعی است. مساله بر سر فقر است، نه نژاد. بنابراین، سرشماری خُرد در ایالات متحده امری متناقض است: چون در عین اینکه مقوله‌ی نژاد را مفروض می‌گیرد، اما نمی‌خواهد اعتبار آن را به‌رسمیت بشناسد. این قوانین از یک‌سو می‌باید تبعیض علیه برخی «نژادها» را رفع کنند، اما خود آنها همزمان این دسته‌بندی‌ها را همچنان بازتولید می‌کنند. با این وجود، بلید خاطر نشان کرد که مقوله‌ی «نژاد» در ایالات متحده آمریکا در مقایسه با آلمان کمتر بار زیست‌شناختی، و بیشتر بار فرهنگی دارد.

در قانون اساسی آلمان نیز تناقضی همانند مورد ایالات متحده آمریکا وجود دارد. مطابق ماده‌ی ۳، هیچ فردی نباید به‌دلیل «نژاد»ش مورد تبعیض و محرومیت قرار گیرد و یا از رجحان و امتیازی برخوردار شود. در اینجا هم، وجود یک هویت قومی (ethnische Identität) مفروض گرفته می‌شود؛ درحالی‌که تأکید می‌گردد که هیچ‌چیزی نباید از آن نشأت بگیرد. آیا اصطلاح «نژاد» باید از قانون اساسی [آلمان] حذف گردد؟

در اینجا هم می‌توان گفت: از یک طرف، بله؛ زیرا «نژادها» وجود خارجی ندارند. ولی از طرف دیگر، این ترس هم وجود دارد که اگر اصطلاح «نژاد» را حذف کنیم، دیگر نمی‌توان تبعیض نژادی را رویت‌پذیر ساخت.

### چگونه می‌توان این مشکل را رفع کرد؟

می‌توان عبارت فوق در قانون اساسی را بدین صورت تغییر داد: «هیچ‌کس نباید به دلایل نژادپرستانه مورد تبعیض و محرومیت قرار گیرد». به این طریق می‌توان بدون مفروض گرفتن وجود «نژادها»، از نژادپرستی نام برد؛ اما چنین کاری بسیار مناقشه‌انگیز است، خصوصاً از نظر حقوقی.

## نژادپرستی چیست؟ آیا یک رویکرد ذهنی نزد افراد است، یا یک واقعیت اجتماعی؟ یا هر دو؟

پیش‌فرض رایج این است که نژادپرستی یک نوع تعصب و پیش‌داوری کاذب است که باید اصلاح گردد. من ترجیح می‌دهم بگویم نژادپرستی یک رابطه اجتماعی است که در نگرش‌های فردی منعکس می‌شود. زیرا تفاوت‌های اجتماعی، که به‌واسطه‌ی نژادپرستی توجیه می‌شوند، واقعاً وجود دارند. ولی این تفاوت‌ها همزمان از طریق نژادپرستی خلق و ایجاد می‌شوند.

### این حرف به چه معناست؟

برای مثال، در اوایل پیدایش سرمایه‌داری، استعمار کشورها و بردگی مردم برمبنای داوری‌های نژادپرستانه‌ای که چنین امری را بخشی از نظم طبیعی قلمداد می‌کردند، مشروع و قانونی گردید. این نوعی ایدئولوژی نژادپرستانه است. این رویکرد نژادپرستانه به‌نوبه‌ی خود به‌معنای استفاده از این کشورها و جمعیت آنها همچون منبعی برای رونق و رفاه قدرت‌های استعماری بود. مثال دیگری بزنم: به‌کارگیری کارگران مهمان (Gastarbeiter) در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، نیروی کار بسیار ارزانی در اختیار سرمایه‌ی آلمان قرار داد که قابل بیش‌استثمار کردن (überausbeuten) بود. این رویداد هم به‌نوبه‌ی خود توسط ایدئولوژی نژادپرستانه یا فرهنگ‌گرایانه توجیه گردید و مشروعیت یافت. امروز نیز [به‌طرز مشابهی] شاهد رفتارهای نژادپرستانه نسبت به کارگران فصلی رومانیایی یا لهستانی هستیم.

ولی این مساله بیشتر تحت عنوان «بیگانه‌هراسی» (Ausländerfeindschaft) مفهوم‌پردازی می‌شود، نه نژادپرستی ...

بله، صرفاً بدین خاطر که امروزه درک غالب از اصطلاح نژادپرستی بسیار باریک است و تنها به رنگ پوست اشاره دارد. این همان جایی است که بار دیگر آن وارون‌سازی معمول رخ می‌دهد: فرض بر این است که [وجود] تفاوت‌های جسمانی دلیل اصلی [بروز] نژادپرستی است؛ و نه برعکس. حال آنکه در وهله‌ی نخست با تفاوت‌های اجتماعی مواجهیم که این‌ها سپس بنا بر تصادفاتمانند رنگ پوست یا «قومیت» توضیح داده می‌شوند. ضمناً باید خاطرنشان کنم که اصطلاح «قومیت» (Ethnie) این امکان را فراهم آورده است که بدون مخمصه‌ی نام‌بردن از «نژاد»، همچنان در مورد «نژادها» صحبت کنیم. با این حال، اصولاً تا جایی که به نژادپرستی مربوط است، اهمیتی ندارد که کدام ویژگی برای تمایزگذاری بین افراد برجسته گردد؛ بلکه بسته به رابطه اجتماعی‌ای که بناست مشروع جلوه داده شوند، گاهی اوقات می‌توان از «سیاه‌پوستان تنبل» سخن گفت و گاهی از «یونانیان کاهل» و یا «مسلمانان بی‌کاره»، همچنان که امروزه شکوه‌کردن از «تنبلی

آلمان شرقی‌ها» نیز رواج یافته است. بسیار جالب توجه است که گفتمان «یمر- اوسیس» (Jammer-Ossis)<sup>4</sup> در اوایل دهه ۱۹۹۰ چقدر به گفتمان نژادپرستانه‌ی امروز شباهت دارد.

### پس آیا نژادپرستی یک تعصب و پیش‌داوری کاذب نیست؟

نژادپرستی مسلماً رویکرد نادرستی‌ست، اما [پیش از هرچیز] یک واقعیت اجتماعی در نژادپرستی بروز می‌یابد، در غیر این صورت نمی‌توانست تا امروز به‌طور مستمر وجود داشته باشد؛ و این همان واقعیت اجتماعی‌ست که باید علیه آن پیکار کرد. قطعاً گفتن این که «همه‌ی سیاه‌پوستان در کار فروش مواد مخدر هستند» اظهارنظری نژادپرستانه است. اما این نیز درست است که تعداد قابل‌توجهی از سیاه‌پوستان مجبورند پول خود را از راه فروش مواد مخدر به‌دست بیاورند؛ زیرا آنها فقیر، و غیرقانونی‌شده (illegalisiert) هستند و نمی‌توانند در بازار کار معمول جایگاهی بیابند.

امروزه «نمایه‌بندی نژادی» (racial profiling) به‌شیوه‌های مختلف مورد انتقاد قرار می‌گیرد؛ و از جمله این واقعیت که افراد تیره‌پوست بیش از سایرین مورد تفتیش و بازخواستِ خشونت‌آمیز پلیس قرار می‌گیرند. با این حال، در این خصوص می‌توان چنین استدلال کرد که: از آنجا که سیاه‌پوستان بیش از دیگران دچار فقر و محرومیت‌اند، بیش از دیگران نیز در معرض بزهکاری قرار دارند و بنابراین کاربست «نمایه‌بندی نژادی» چندان هم نامعقول به‌نظر نمی‌رسد.

این درست است، اما اشتباه در این جاست که بخواهیم واقعیت اجتماعی را با رنگ پوست توضیح بدهیم و نه بر اساس شرایط اجتماعی‌ای که فقر را بر مردم تحمیل می‌کند.

هنگامی که باراک اوباما رئیس‌جمهور ایالات متحده بود، نژادپرستی را «میراثی» از تبعیض نژادی<sup>5</sup> خواند. سایر سیاست‌مداران نیز معمولاً نژادپرستی را رسم و میراثی سنتی و باستانی می‌دانند؛ همچون چیزی که در جامعه‌ی امروز نمی‌گنجد و در واقع مغایر با سیستم اجتماعی-سیاسی موجود است. درمقابل، چپ‌گرایان اغلب نژادپرستی را امری «سیستمی» (systemisch) می‌نامند، بی‌آنکه دقیقاً بگویند که این حرف به چه معناست. اگر «سیستم» را به‌منزله‌ی سامانه‌ای کارکردی (Funktionszusammenhang) تعریف کنیم، نژادپرستی امروزه چه کارکردی دارد؟

اول از همه، نژادپرستی کارکردی اقتصادی دارد. چون در کشوری مثل آلمان که کارگران از حقوق [قانونی] نسبتاً تثبیت‌شده و بالایی برخوردارند، شرکت‌ها به میزان مشخصی از کارگران خارجی با حقوق قانونی نازل‌تر که با دستمزدهای کمتری هم کار کنند، نیاز دارند. نمی‌توان همه‌ی تولیدات را به کشورهایی با سطح

<sup>4</sup> اصطلاحی‌ست تبعیض‌آمیز (و حاوی تحقیر) درباره‌ی ساکنان شرق آلمان که از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ - پس از وحدت دو آلمان - رواج یافت و به‌موجب آن چنین القاء می‌شود که مردم «آلمان شرقی سابق» (DDR) به‌لحاظ طرز فکر و خلق‌وخو و حتی زبان و لهجه تفاوت‌های بارزی با مردم «آلمان غربی» دارند. ام.

<sup>5</sup> Rassendiskriminierung

دستمزد پایین تر برون سپاری کرد. به همین خاطر، شرکت آمازون در آلمان دفاتر مخصوصی دارد برای استخدام مهاجرانی که نمی‌توانند آلمانی حرف بزنند. رئیس آمازون، جف بزوس، می‌تواند در فضای عمومی و رسانه‌ای موضعی ضد نژادپرستی بگیرد، ولی در همان حال دستمزد ناچیزی به مهاجران بدهد. صنعت گوشت در آلمان از طریق [استثمار] مزدبگیری که تحت شرایط وحشتناکی کار می‌کنند می‌چرخد. در ایالات متحده، درست است که برده‌داری لغو شده است، اما همزمان تعداد زندانیانی که اینک برای دستمزدی واقعاً «بخور و نمیر» (Hungerlohn) در زندان‌ها کار [بیگاری] می‌کنند، بیش از تعداد کسانی است که پیش از لغو [قانونی] برده‌داری به بردگی گرفته می‌شدند.

## و ثانیاً؟

در کنار واقعیت اجتماعی مرتبط با نژادپرستی، نژادپرستی یک ایدئولوژی مشروعیت‌بخش است. پیامدهای منفی رقابت سرمایه‌دارانه – از قبیل فقر و بزهکاری – از طریق فردی/شخصی‌سازی (individualisieren) و طبیعی‌سازی آنها توضیح داده می‌شوند. پس با این حساب، دیگر سیستم مقصر نیست، بلکه ویژگی‌های «طبیعی» خاص هر انسان او را برای بازار کار ناکارآمد می‌سازند. نژادپرستی از نظر اجتماعی تسلی‌بخش و تسکین‌دهنده (befriedend) است.

با این حال، کارفرمایان و اقتصاددانان از نژادپرستی انتقاد می‌کنند. رابرت کاپلان (Robert Kaplan)، بانکدار بانک مرکزی ایالات متحده اخیراً نژادپرستی را «مانعی برای بهره‌وری» خواند که به رشد اقتصادی ایالات متحده آسیب می‌رساند. ایده‌ی پس‌پشت این حرف آن است که نژادپرستی مانع [شکل‌گیری] رقابت آزادانه می‌گردد؛ حال آنکه یک بازار کار آزاد با شرایط رقابت برابر یا «برابری فرصت‌ها» برای همه‌ی کارگران، به نتایج اقتصادی کارآمدتری منجر می‌شود. در این معنا، نژادپرستی ترمزی بر سر راه خلق ارزش (Wertschöpfungsbremse) برای سرمایه است.

از یک‌سو، سرمایه خواهان بازار کار آزاد است. ولی از سوی دیگر، نژادپرستی امکان تضعیف مبارزات و تزییع حقوق کارگران را فراهم می‌سازد. اگر از زاویه‌ی دید کارگران به این موضوع نگاه کنیم، نژادپرستی سازمان‌دهی مبارزات مشترک را دشوار می‌سازد، چون شکاف و تفرقه ایجاد می‌کند. کارل مارکس قبلاً متوجه این موضوع شده بود و در جایی توضیح داده است که چرا مبارزات برای مطالبه‌ی روز کاری متعارف و همسان (Normalarbeitstag) در ایالات متحده آمریکا عمدتاً ناکام ماند. به گفته‌ی مارکس، دلیل این امر آن بود که کارگران متوجه نشده بودند که بردگان نیز کارگر هستند: «کار در پوست سفید نمی‌تواند خود را رها سازد، جایی که پوست سیاه [همچنان] با کار داغ‌نشان شده است».

<sup>6</sup>. Chancengleichheit

اکنون قدری هم درباره‌ی راهکارهای ممکن برای مواجهه با نژادپرستی صحبت کنیم. در آلمان اغلب گفته می‌شود که به اطلاعات و روشنگری‌های رسانه‌ای بیشتری در خصوص نژادپرستی نیاز است ... این قطعاً خوب و ضروری است. اما من فکر نمی‌کنم که کمبود اطلاعات دلیل نژادپرستی باشد.

رئیس کمیسیون اتحادیه‌ی اروپا، اورسولا فون درلاین، اخیراً گفت که «از زندگی در جامعه‌ای که نژادپرستی را محکوم می‌کند خوشحال و سپاسگزار است». او خواهان «اروپایی با برابری بیشتر» است. آیا برابری (Gleichberechtigung) می‌تواند یک راه‌حل باشد؟

از یک طرف، برابری مسلماً ارزش تلاش و پیکار را دارد. ولی از سوی دیگر، وقتی دریابیم که سیاه‌پوستان به طور نامتناسبی فقیر هستند، با این‌حال همچنان خواهان برابری باشیم، در این صورت فقط خواستار ترکیب‌بندی (Zusammensetzung) دیگری از فقر هستیم. برابری یا فرصت‌های برابر ممکن است فقر را «رنگین‌تر» کند، اما فقر همچنان وجود دارد. این که نابرابری مادی موجود را فقط متناسب با رنگ پوست توزیع کنیم، به‌هیچ وجه کافی نیست. این یک وجه مساله است. وجه دیگر مساله اما آن است که بیشتر سیاه‌پوستان (برای مثال، در ایالات متحده) به این خاطر فقیر نیستند که مورد تبعیض قرار می‌گیرند؛ بلکه دلیل فقر آنان این است که در خانواده‌های فقیر بزرگ می‌شوند، تحصیلات نارسا و ضعیف‌تری دارند، در محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کنند و غیره. سیاست‌های ضد تبعیض‌گرایانه برای آنها هیچ فایده‌ای ندارد، زیرا آنها هرگز در این موقعیت فرضی قرار نمی‌گیرند که برای کسب شغل‌های خوب لازم باشد - در جایگاهی برابر - با سفیدپوشان رقابت کنند. فقر، حتی در آلمان، به میراث می‌رسد؛ حتی با وجود [قانون] فرصت‌های برابر.

اما این یک واقعیت است که صاحبخانه‌ها یا شرکت‌ها متقاضیان آپارتمان یا مشاغل را به روشی نژادپرستانه ارزیابی و دسته‌بندی می‌کنند.

البته؛ و این امر قابل انتقاد است. اما من مایلیم یک گام جلوتر بروم و بپرسم: چرا به‌واقع افرادی وجود دارند که ایدئولوژی آنها تعیین می‌کند که شما بتوانید [در جایی] زندگی یا کار کنید؟ چرا افرادی وجود دارند که مالکیت و دارایی‌شان به آنها این قدرت اجتماعی را می‌بخشد که درباره‌ی نحوه‌ی تخصیص منابع به مردم تصمیم بگیرند و از این طریق توسن نژادپرستی خویش را به جولان درآورند؟ استوکلی کارمایکل<sup>7</sup> (Stokeley Carmichael) زمانی گفته بود: «اگر یک مرد سفیدپوست بخواهد مرا لینچ کند<sup>8</sup>، مشکل از جانب اوست. ولی

<sup>7</sup> استوکلی کارمایکل (۱۹۴۱-۱۹۹۸) که اغلب با نام کوامه توره (Kwame Ture) شناخته می‌شود، یکی از بنیان‌گذاران و رهبران برجسته‌ی جنبش قدرت سیاهان (Black Power movement) در ایالات متحده آمریکا بود که همچنین مقام «نخست‌وزیر» افتخاری «سازمان پلنگان سیاه» (Black Panther Party) را بر عهده داشت. (برگرفته از ویکی‌پدیای انگلیسی)

<sup>8</sup> لینچ کردن (به انگلیسی: Lynching) به اعدام غیرقانونی در ملأ عام یا ضرب‌وجرح منجر به مرگ گفته می‌شود که از سوی یک جمع برای تنبیه «متجاوز» یا ترساندن گروهی اقلیت انجام گیرد. در نمونه‌های شاخص تاریخی (نظیر لینچ کردن بردگان سیاه‌پوست و سیاه‌پوستان خواهان لغو برده‌داری یا تبعیض نژادی در تاریخ ایالات متحده آمریکا) این عمل معمولاً توسط گروهی خودسر همراه با هیاهو به قصد توجه اذهان عمومی انجام گرفته است.



اگر او قدرت چنین کاری را هم داشته باشد، مشکل از من است». مساله‌ی نژادپرستی، مساله‌ی قدرت (Machtfrage) است.

اما بحث در مورد سیستم اقتصادی و مناسبات مالکانه (Eigentumsverhältnisse) تنها به‌طور جانبی با نژادپرستی ارتباط دارد. به‌عبارت دیگر: [سیاست] ضدنژادپرستی به‌طور خودکار از پی [سیاست] ضد سرمایه‌داری نمی‌آید؛ و بالعکس.

بدیهی‌ست که رابطه‌ای خودکار بین این دو وجود ندارد. اما اگر نژادپرستی را به روشی ماتریالیستی توضیح دهیم، در این صورت فکر می‌کنم تنها پیامد منطقی‌اش آن است که روابط تولید را باید دگرگون ساخت. مسلماً این دگرگونی به‌طور خودکار نژادپرستی را از میان نمی‌برد. اما بدون غلبه بر روابط تولید و رقابت سرمایه‌دارانه، نژادپرستی نیز همچنان باقی خواهد ماند. زیرا امروزه نژادپرستی خانه‌ی خود را در [وجود] چنین شرایطی برپا ساخته است. بنابراین، به‌جای مطالبه‌ی برابری در دل مناسبات موجود، سیاست ضدنژادپرستی باید به‌طور درخوری تا منتهای ضروری خویش بسط یابد و تغییر کلیت اجتماعی را هدف قرار دهد. جیمز بالدوین<sup>۹</sup> (James Baldwin) در دهه‌ی ۱۹۶۰ این پرسش قابل تأمل را مطرح ساخت: «آیا واقعاً می‌خواهم در خانه‌ای در حال سوختن ادغام شوم؟»

\* \* \*

[kaargaah.net](http://kaargaah.net)

---

پدیده‌ی لینچ‌کردن عمدتاً در زمان تنش‌های اقتصادی-اجتماعی و با قصد سرکوب گروهی اقلیت توسط گروه اکثریت مشاهده شده است. (برگرفته از ویکی‌پدیای فارسی)

<sup>۹</sup> جیمز آرتور بالدوین (۱۹۲۴-۱۹۸۷) رمان‌نویس، مقاله‌نویس و نمایش‌نامه‌نویس آمریکایی بود که به‌دلیل طرح صریح دیدگاه‌های عمیق و مبارزه‌جویانه‌اش در خصوص تبعیض نژادی در ایالات متحده، به چهره‌ی ادبی و اجتماعی شاخصی در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ بدل شد. اخیراً با اوج‌گیری دوباره‌ی مبارزات ضدنژادپرستانه، شاهد بازگشت و ارجاع به آرای بالدوین هستیم. /م.